

# زیبایی‌شناسی و ذهنیت از کانت تا نیچه

(چاپ پنجم)

آندرو بووی

مترجم: فریرز مجیدی



۱۳۹۴

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	سخن ناشر.....
۱۱	مقدمه.....
۱۱	زیبایی‌شناسی و تجدّد (مدرنیته).....
۲۳	زیبایی‌شناسی و پسامدرنیته.....
۳۷	فصل ۱. فلسفه جدید و پیدایش نظریه زیبایی‌شناختی: کانت.....
۳۷	خودآگاهی، شناخت، و آزادی.....
۴۲	وحدت عامل شناسایی (سوژه).....
۵۱	یگانه‌سازی طبیعت.....
۶۴	هدف زیبایی.....
۷۹	محدوده‌های زیبایی.....
۹۱	فصل ۲. ایدئالیسم آلمانی و رمانتیسم آغازین آلمان.....
۹۱	اندیشیدن به بی‌نهایت.....
۱۰۱	یک «اسطوره‌شناسی نو».....
۱۱۴	«اسطوره‌شناسی نو» رمانتیک آغازین.....

۳۵۶	ادبیات و عنصر «موسیقایی»
۳۷۵	فصل ۷. موسیقی، زبان، و ادبیات
۳۷۵	زبان و موسیقی
۳۸۵	هگل و رمانتیسم: موسیقی، لوگوس، و احساس
۴۰۴	«حضور» موسیقی
۴۱۶	«تفکر نامتناهی» و موسیقی
۴۳۷	فصل ۸. نیچه و سرنوشت اندیشه رمانتیک
۴۳۷	نیچه‌های کهنه و نو
۴۴۳	شوپنهاوثر: موسیقی به منزله مابعدالطبیعه
۴۵۷	مارکس، اسطوره‌شناسی، و هنر
۴۶۷	هنر، اسطوره، و موسیقی در «زایش تراژدی»
۴۸۱	اسطوره، موسیقی، و زبان
۴۸۹	پندار حقیقت
۴۹۴	موسیقی و متافیزیک
۵۰۷	زیبایی‌شناسی، «تفسیر»، و ذهنیت
۵۲۹	نتیجه‌گیری
۵۶۶	پیوست: «کهن‌ترین برنامه نظام ایدئالیسم آلمانی» (۱۷۹۶)
۵۶۶	نظام اخلاقی
۵۶۷	به‌عنوان شاعر
۵۶۹	واژه‌نامه انگلیسی-فارسی
۵۸۵	ارجاعات
۵۹۱	نمایه

۱۲۵	فصل ۳. تفکراتی درباره عامل شناسایی (سوژه): فیشته، هولدرلین، و نووالیس
۱۲۵	خود و دیگری
۱۲۷	فیشته
۱۴۷	هولدرلین
۱۵۷	نووالیس
۱۸۱	فصل ۴. شلینگ: هنر به‌عنوان «افزار فلسفه»
۱۸۱	طبیعت و فلسفه
۱۹۱	ظهور آگاهی
۲۰۰	شهود و مفهوم
۲۰۶	«افزار فلسفه»
۲۱۹	اسطوره، هنر، و مدرنیته
۲۲۳	اسطوره، زبان، و بودن
۲۴۳	فصل ۵. هگل: آغاز نظریه زیبایی‌شناختی و پایان هنر
۲۴۳	کدامین هگل؟
۲۵۴	خودبازشناسی
۲۶۴	موسیقی و ایده
۲۷۶	زبان، آگاهی، و بودن
۲۸۷	ایده به‌عنوان نمود حسی
۳۰۱	نثر جهان مدرن
۳۰۷	فلسفه و هنر پس از هگل
۳۱۳	فصل ۶. اشلاپرماخر: هنر و تفسیر
۳۱۳	چرخش‌های زبانی
۳۱۸	«هنر ناهمنظری»
۳۳۵	خودآگاهی بی‌واسطه
۳۴۱	هنر به‌منزله تولید آزاد: فعالیت «فردی» و «همانند»
۳۴۷	هرمنوتیک به‌مثابه هنر

## مقدمه

### زیبایی‌شناسی و تجدّد (مدرنیته)

در سال‌های اخیر آشکار شده است که بسیاری از مسائلی که نخست در هنگام پیدایش زیبایی‌شناسی فلسفی در پایان قرن هجدهم سر برآوردند، نقش قاطعی هم در سیر اصلی فلسفه و هم در نظریه ادبی ایفا می‌کنند. انتقادهای هیلری پاتنم<sup>۱</sup> و سایر اندیشمندان عمل‌گرا به این عقیده که جهان چیزی «حاضر و آماده» است، توجه همزمان نلسون گودمن<sup>۲</sup>، ریچارد رورتی<sup>۳</sup> و دیگران به جنبه‌های «جهان‌سازی» (world-making) زبان، اقدام‌های مرتبط در زمینه فلسفه زبان از جانب دانلد دیویدسون<sup>۴</sup> و دیگران در جهت تبیین معانی از دیدگاهی کل‌نگرانه (holistic)، و سمت‌گیری در پس‌ساختارگرایی (post-structuralism) به سوی جنبه‌های تعیین‌ناشدنی تفسیر، همگی متضمن ساختارهایی از اندیشه‌اند که به‌عنوان جزئی از تاریخ زیبایی‌شناسی به‌ظهور رسیدند. عده‌ای از این اندیشمندان صریحاً به سستی اشاره می‌کنند که در کتاب حاضر باید به بررسی آن پرداخت، حال آن‌که عده‌ای دیگر به بسیاری از مهم‌ترین پیشگامانشان فوق‌العاده بی‌توجه بوده‌اند. در کتاب حاضر،

- 
1. Hilary Putnam
  2. Nelson Goodman
  3. Richard Rorty
  4. Donald Davidson



دکارت<sup>۱</sup> «من می‌اندیشم» را نقطهٔ اصلی یقینی در نظر می‌گیرد که فلسفه را بر آن می‌توان بنا کرد، اما دکارت برای تضمین وجود همبستگی میان خودمان با نظم جهان هستی هنوز بر خدا تکیه می‌کند. مقارن پایان قرن هجدهم، ایمانوئل کانت، در پرتو استدلال‌های دکارت دربارهٔ خودآگاهی، بر آن می‌شود که ساختارهای مشترک آگاهی ذهنی (subjective consciousness) ما را که «شرط امکان» شناخت عینی (objective) به‌شمار می‌آیند توصیف کند، و می‌کوشد که این کار را بدون توسل به الوهیتی که تضمین‌کنندهٔ نظم جهان است انجام دهد. در نظر کانت، یگانه یقینی که فلسفه می‌تواند فراهم آورد در وجود خود ما خانه دارد نه در چیزی خارج از خود ما. اما او بعداً، برای آن که پیوندهای بنیادی تری میان جهان بیرونی طبیعت و جهان درونی خودآگاهی برقرار سازد، توجهش به امری جلب می‌شود که ما را به ارزش زیبایی و آفریدن آن واقف می‌سازد. دلایل مربوط به چرخش کانت در جهت زیبایی‌شناسی اصلی‌ترین مطلب سرآغاز کتاب حاضر خواهند بود.

کانون جدید فلسفهٔ مربوط به ذهنیت که کانت بنیاد نهاد با تغییرات پیچیده و متناقضی همراه است که «مدرنیته» به بار آورده است، بدین قرار، گسترش سریع سرمایه‌داری، ظهور فردگرایی نوین، توفیق فزایندهٔ روش علمی در دستکاری کردن در طبیعت برای هدف‌های انسانی، زوال مرجعیت‌های سنتی و برخوردار از مشروعیت دینی، و پیدایش «خودمختاری زیبایی‌شناختی»، همراه با ظهور زیبایی‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از فلسفه، یعنی این اندیشه که آثار هنری وجود قواعدی را ایجاب می‌کنند که آزادانه پدید آیند و بر هیچ شیء طبیعی دیگر یا فرآورده‌ای انسانی کاربرد نداشته باشند. در رشتهٔ تازهٔ «زیبایی‌شناسی»، که بخشی از فلسفه است که به بررسی حواس مربوط می‌شود و لزوماً با زیبایی سروکار ندارد (اصطلاح aesthetic از واژهٔ یونانی aisthānesthai گرفته شده است که معنی «ادراک حسانی» را می‌دهد)، اکنون توجه بر اهمیت زیبایی طبیعی و اهمیت هنر معطوف شده است. با این حال، تفکر در زمینهٔ زیبایی‌شناسی به‌هیچ‌وجه مستلزم احیای اندیشه‌های افلاطون دربارهٔ زیبایی به‌منزلهٔ نماد نیکی نیست. اهمیت حرکت جدید در پی بردن به این نکته است که زیبایی‌شناسی و پیدایش ذهنیت (subjectivity) به‌عنوان موضوع اصلی در فلسفهٔ جدید چگونه با یکدیگر همبسته‌اند، و در همین

به‌منظور کمک به جبران این ناچیز انگاشتن نقش زیبایی‌شناسی، بر برخی از گزارش‌های عمده دربارهٔ عامل انسانی شناخت (ذهن شناسنده) و بر آن استنباط‌هایی از هنر و زبان تأکید خواهد شد که در خلال تاریخ زیبایی‌شناسی کانتی و پس از کانت<sup>۱</sup> به‌ظهور رسیده‌اند. هدف من این است که هم مجموعه‌ای از کج‌فهمی‌های مربوط به تاریخ اندیشهٔ جدید را که در بعضی از حوزه‌های علوم انسانی به‌صورت سنت رایج درآمده‌اند اصلاح کنم، و هم صورت‌های موجّه و پذیرفتنی برخی از مباحث‌های نادیده گرفته شده و بد فهمیده شده در آن تاریخ را آشکار سازم.

در سال ۱۷۹۶ در بیانیهٔ سیاسی-فلسفی آلمان، که به‌نظر می‌رسد مؤلفش یا هگل<sup>۲</sup> بوده است یا شلینگ<sup>۳</sup> (اما شاید هم هولدرلین<sup>۴</sup> بوده باشد)، «والاترین عمل خرد» همانا «عمل زیبایی‌شناختی» (aesthetic act) اعلام شده است. البته تفکرات فلسفی دربارهٔ زیبایی و هنر از زمان افلاطون به این سو در سرتاسر اندیشهٔ مغرب‌زمین وجود داشته‌اند، و عقاید افلاطونی آشکارا بر هگل و شلینگ و هولدرلین تأثیر نهادند؛ اما فقط مقارن اواسط قرن نوزدهم است که عقیده به حوزهٔ جداگانه‌ای از فلسفه موسوم به «زیبایی‌شناسی» در اروپا به‌ظهور می‌رسد. در فاصلهٔ میان پایان قرن هجدهم و پایان قرن نوزدهم رابطهٔ بین هنر و بقیهٔ فلسفه دستخوش دگرگونی بنیادین می‌شود و، چنان‌که خواهیم دید، این دگرگونی با تغییرات ریشه‌ای، هم در تولید موسیقی و هم در پذیرش آن، همبستگی دارد. نحوه‌های ارتباط این دگرگونی با ظهور برخی از راستاهای عمده در فلسفهٔ جدید کانون پژوهش مرا تشکیل خواهد داد.

فلسفهٔ جدید هنگامی آغاز می‌شود که شالودهٔ به‌طور کلی پذیرفته‌شده‌ای که جهان بر طبق آن تعبیر و تفسیر می‌شود، دیگر امری خدایی نیست که گویی الگوی آن از قبل در جهان هستی نقش بسته باشد. بنابراین، وظیفهٔ تازه‌ای که فلسفه برای خرد آدمی مقرر می‌کند آن است که مشروعیت خود را به‌عنوان زمینهٔ حقیقت بر کرسی قبول نشانند. این دگرگونی در قرن هفدهم یعنی در زمانی فراهم می‌شود که

1. Kant  
2. Hegel  
3. Schelling  
4. Hölderlin

## فصل ۱

### فلسفه جدید و پیدایش نظریه

#### زیبایی‌شناختی: کانت

#### خودآگاهی، شناخت، و آزادی

همینی که در فلسفه دوران جدید به مسائل زیبایی‌شناختی نسبت داده شده است در صورتی آسان‌تر فهمیده می‌شود که دلایل پیدایش نظریه زیبایی‌شناختی جدید مورد بررسی قرار گیرند. مهم‌ترین کار کانت<sup>۱</sup> در زمینه زیبایی‌شناسی، یعنی «نقد سوم» مطرح در کتاب *نقد نیروی قضاوت*<sup>۲</sup> (۱۷۹۰)، بخشی از پاسخ او را به پرسش‌های حائز اهمیت تشکیل می‌دهند که از کتاب *نقد خرد ناب*<sup>۳</sup> (۱۷۸۱) و *نقد خرد عملی*<sup>۴</sup> (۱۷۸۷) سرچشمه گرفته‌اند.<sup>[۱]</sup> بنابراین، برای درک معنی و اهمیت *نقد نیروی قضاوت*، لازم است که کار را با بررسی دو نقد اول کانت آغاز کنیم.<sup>[۲]</sup> مسئله اصلی مطرح در آنها، که قانون واکنش‌های آن زمان را در برابر کانت تشکیل می‌دادند، ذات بین نکته است که جهان طبیعی جبرآیین (deterministic)، که سزوکدهایش بیش از پیش برای روش‌های علوم طبیعی قابل دسترس می‌شوند،

1. Kant

2. *Critique of Judgement*

3. *Critique of Pure Reason*

4. *Critique of Practical Reason*

شناختنی قابل اعتمادی فراسوی خودآگاهی راه یابد. کانت می‌کوشد که دامنه یقین درباره جهان را که از خودآگاهی سرچشمه می‌گیرد گسترش دهد بی آن‌که از این تکیه‌گاه دینی استفاده کند. با این حال ذهنیت چگونه می‌تواند شالوده خویش باشد؟ چگونه ممکن است خود ذهنیت موجب یقین عینی شود بی آن‌که بر پیشفرض «جزمی» عینی از پیش موجود در مورد جهان طبیعت که استدلال‌های دیوید هیوم درباره امکان شناخت ما از همبستگی‌های علی آن را برای کانت دفاع‌ناپذیر ساخته بود تکیه کنیم؟

کانت می‌گوید که هر گونه به‌هم‌پیوستگی ادراک‌های حاصل از گوناگونی آنچه از «انگرش» (intuition) به ما داده می‌شود («نگرش» اصطلاحی است که بعداً در مقاله‌اش بحث خواهیم کرد) مستلزم نوعی ترکیب (synthesis) است، که همانندی را با ناهمسانی ذاتی پدید می‌آورد. با در نظر گرفتن این که ما در هیچ دو لحظه‌ای از خود مسلماً هرگز به منبع یکسانی از داده‌های ادراکی برخورد نمی‌کنیم، و با این حال می‌توانیم قوانین آزمون‌پذیر طبیعت را بنیاد نهیم، به عقیده کانت، شناخت امکان‌ناپذیر باید بر همانندی‌هایی تکیه داشته باشد که در اثر استمرار خودآگاهی پدید می‌آیند. بنابراین، آنچه از راه ترکیب می‌شناسیم ممکن نیست یکسره ناشی از تجربه حسی ما از طبیعت باشد، تجربه‌ای که بدون صورت‌های همانندی دخیل در شناخت ما است. فقط بر جزئیات نامحدود مبتنی است. از این رو مهم‌ترین موضوع بحث کانت است از ذات هویتی که ترکیب می‌کند، یعنی هویت «عامل شناسایی» (یا Subject). همان‌طور که هنریش توضیح می‌دهد (ص ۱۷۹-۱۸۳)، کانت مسیر شناخت را از «تجربه حسی» به «شناخت» می‌رساند. کانت می‌گوید که شناخت بر هستی خودآگاهی را، که فقط در لحظه اندیشیدن به خود با یقین امکان‌پذیر است، به سمت رابطه اندیشنده با هر اندیشه‌ای که اندیشنده می‌تواند در آن درگیر شود، تغییر می‌دهد، و عقیده دارد که اگر شخص بتواند ثابت کند که خود این رابطه را می‌سازد، نوعی هویت الزامی است، پس برای حفظ یکپارچگی در فلسفه راهی ندارد که از منبع بیرونی سرچشمه نمی‌گیرد. به این ترتیب، توانایی شناخت بر اساس ادعای که به شخص امکان می‌دهند که از یک مورد «من می‌اندیشم» به «من هستم» می‌تواند پیش رود قطعیت می‌یابد. فلسفه اگر نتواند درباره راه‌های تداوم یافتن خودآگاهی میان مصداق‌های گوناگون «من می‌اندیشم» گزارشی به‌دست دهد، ناگزیر

چگونه با جهانی که در آن ما خود را به‌منزله موجوداتی مستقل و خودمختار می‌شناسیم مرتبط است. در نقد سوم کوشش شده است که از طریق دادن گزارشی درباره زیبایی طبیعی و هنری، پیوند زدن زیبایی به غایت‌انگاری طبیعی (natural teleology)، بیان هدفمندی سازوکارهای فردی و هدفمندی احتمالی طبیعت به‌طور کلی، راه‌های به هم آوردن شکاف میان این جهان‌های به‌ظاهر جداگانه به ذهن القا شوند. اما، در اجرای این کار بیم آن می‌رود که پایه‌های اصول عقاید اساسی مندرج در دو نقد اول متزلزل گردند. نقد سوم به سبب اثر نهادن بر نحوه کوشش‌های بعدی در ایدئالیسم آلمانی برای ادغام فلسفه کانت در نظامی جامع، که بخش‌هایی از آن وظیفه عمده‌ای بر عهده زیبایی‌شناسی می‌گذارند، اهمیت خاصی دارد. به‌علاوه، کتاب *نقد نیروی قضاوت* در بحث‌های معاصر راجع به کار کانت اهمیت روزافزون یافته است؛ جاذبه این کتاب از یک سو برای کسانی است که مایل‌اند در روشن‌بینی اقدام کانت تردید روا دارند و آن را صرفاً عملی در رسمیت بخشیدن به علوم طبیعی تلقی کنند، و از سوی دیگر برای کسانی است که نیاز به گسترش دامنه شناخت‌شناسی (epistemology) را درک می‌کنند به شرطی که در گرداب مسائلی فرو نروند که در دو نقد اول هویدا می‌شوند.

دیتر هنریش<sup>۱</sup> هسته اصلی شناخت‌شناسی کانت را توجیه «صورت‌های شناخت حاصل از صورت و ماهیت خودآگاهی» قلمداد می‌کند. از این رو، مسئله فلسفی این است که صورت و ماهیت خودآگاهی را چگونه باید توصیف کرد. دکارت<sup>۲</sup> یقینی را که بر شکاکیت ناشی از اعتمادناپذیر بودن ادراک تجربی خط بطلان می‌کشید به طرز بسیار عالی در این اندیشه جای داده بود که حتی اگر بر هر آنچه گمان می‌کنم که درباره جهان می‌شناسم شک روا دارم، باید به‌عنوان شک‌کننده وجود داشته باشم. شک کردن درباره اندیشه وجود داشتن متضمن رابطه وجودی انکارناپذیری است میان شک‌کننده و اندیشه‌ای که در معرض شک قرار می‌گیرد، و به همین سبب حداقل میزان یقین فراهم می‌آید: من در مقام موجودی اندیشنده دست‌کم باید وجود داشته باشم. اما دکارت با این استدلال نکته‌های چندان مهم دیگری به‌دست نداد، و نیاز داشت که خدا پلی بسازد تا او بتواند از آن به جهان

1. Dieter Henrich

2. Descartes